

تدبیر مملکت انسانیت

بحث در باب نسبت عرفان و سیاست ازجمله مسائلی است که گاه مورد توجه اندیشمندان و پژوهشگران قرار گرفته است...



بحث در باب نسبت عرفان و سیاست ازجمله مسائلی است که گاه مورد توجه اندیشمندان و پژوهشگران قرار گرفته است. اینکه اصولاً این دو مفهوم را در چه نسبتی با یکدیگر میتوان سنجید، با چه تعریفی از عرفان و چه نگاهی به سیاست؟ آیا عرفان سیاسی مسبوق به سیاست عرفانی است؟ و... نکته‌های قابل توجه در این بحث است. اما نسبت این دو مفهوم و آمیزه آنها در اندیشه امام خمینی(ره) باتوجه به عظمت فقهی، فلسفی و عرفانی ایشان که در عین حال زعامت سیاسی و دینی جامعه مسلمین را به عهده داشته اند، محور اصلی مقاله‌ای است که از نظرتان می‌گذرد.

ترکیب دو جزئی عرفان سیاسی یا سیاست عرفانی قبل از توضیح هر کدام از اجزاء و نهایتاً مقصود مورد نظر از به دست دادن این ترکیب ابهامی طعن‌برانگیز دارد. به همین سبب در نگاه به این ترکیب، مقدماتی چندگانه باید به یاری ما برسد. اول اینکه سبب برآمدن این پرسش وجود و حضور امام خمینی به عنوان یکی از اثرگذارترین رهبران انقلابی جهان و به‌ویژه مسلمانان و جایگاه اندیشه فقهی و سیاسی ایشان در اندیشه سیاسی اسلام است.

اینکه حضرت امام غیر از تحصیل درسی عرفان نظری تا سطوح بالای آن و بعد تدریس و تألیف و تحشیه در حوزه عرفان نظری و همچنین التزام به اخلاق عرفانی و عرفان عملی [البته عرفان عملی تعریف شده در شیعه] در حوزه سیاست نیز به عنوان رهبر انقلابی یک منطقه مهم از جهان بوده‌اند خود حائز اهمیت است و دقیقاً گرانیگاه این بحث یعنی آمیزه عرفان و سیاست در اندیشه امام خمینی است.

اما عرفان و سیاست در اینجا به چه معناست؟ به‌طور کلی برای عرفان 4 رویکرد معنایی لحاظ می‌شود. عرفان به عنوان روش، که یک قالب و ابزار می‌شود، عرفان به عنوان بینش، که ناظر بر محتوا و ماده و هدف است، عرفان به معنای منش که الگوی رفتاری و یک نوع تیپ فردی و گروهی است و نهایتاً عرفان در معنای یک خوانش که در این معنای اخیر عرفان یک برداشت، روایت و قرائت از جهان، انسان و رابطه این دو با وجود متعالی است. همچنین عرفان در اسلام خود به 2 ساحت نظری و عملی نیز تقسیم می‌شود.

اما در فرهنگ اسلامی در بررسی عرفان بازگویی وجه تمایز عرفان و تصوف نیز مسئله قابل توجهی است که در جای خود باید به آن پرداخت و تنها به ذکر این نکته اکتفا می‌شود که خود تصوف نیز به عنوان طبقه اجتماعی خاصی که مدعی عرفان‌اند بعضاً رویکردهای سیاسی داشته، گاه در مسیر مطالعه تاریخی پیرامون‌شان به دوره‌هایی برمی‌خوریم که رفتاری کاملاً سیاسی از جانب آنها اتخاذ می‌شده و حتی به تشکیل حکومت و طوایف سیاسی دخیل در حکومت نیز موفق شده‌اند.

اما بر طبق سنت عرفان نظری، در تعریف عرفان باید گفت: عرفان نوعی از معرفت است که امکان درک حقیقت را از راه علم حضوری تبیین می‌کند یا عرفان شناخت حقایق هستی از طریق کشف و شهود است. حضرت امام نیز در کتاب عرفانی خود (مصباح الهدایه) عرفان را (معرفت به خدا و شئون ذاتی و تجلیات اسمائی و افعالی حق در حضرت علمیه و غیبیه با یک نوع مشاهده حضوری) معرفی می‌کند.

در مقابل عرفان نظری که نوعی معرفت تلقی می‌شود عرفان عملی است که معرفت طریق سلوک و مجاهده برای رها ساختن نفس انسانی از تنگنای قید جزئی بودن و از من درآمدن و به کل پیوستن تعریف شده است، درباره عرفان عملی نیز این نکته قابل توجه است که اصولاً عرفان عملی چیزی متفاوت از علم اخلاق است و در این باره نیز توصیفات بسیاری از سوی محققان شده؛ ازجمله اینکه در اخلاق، رفتار انسان بیرون از خودش بررسی می‌شود و تنها یکسری فضایل ساکن وجود دارد اما در عرفان عملی توصیه می‌شود که شخص باید سعه وجودی پیدا کرده و حقایق را دریابد و به آنها متصف شود، یک عارف باید اخلاقی باشد اما عالم علم اخلاق لزوماً نباید عارف باشد و...

از آنجا که در عرفان عملی وجه مورد توجه رفتار انسان برای متصف شدن به رفتار الهی است در عرفان عملی 4 جنبه رفتاری مطرح می‌شود:

۱- ارتباط انسان با خود

۲- ارتباط خود با خالق

۳- ارتباط انسان با جمع

۴- بایدهای رفتار انسان در حاکم شدن

مقدمه دیگری که در ادامه مقدمه‌های دیگر درباره عرفان باید گفت این است که به‌طور کلی عرفا برای تمام جهان وجه دلالتی قائلند و این مسئله به 2 وجه است؛ یکی اینکه تمام جهان را مظهر اسماء و صفات الهی می‌دانند و هریک از این پدیده‌ها را نشان‌دهنده اسمی

از اسماء الله، دیگر اینکه اعتقاد دارند خداوند به جهت حکمتش تکلیف به مالایطاق نمی‌کند و اگر کسی 2 شرط را برای راهیابی و استكمال به کار بگیرد با این عنوان که تمام تلاشش را به کار گیرد و صادقانه نیز تلاش کند اگر فرد در مقام نظر نتواند پاسخ سؤالاتش را بیابد و در مقام عمل نداند کدام کار درست است خداوند راه را به او حتما نشان خواهد داد و اگر نه از حکمت به دور است و تکلیف مالایطاق خواهد بود.

باتوجه به گزاره‌های بالا برخلاف تصور عرفی شده از عرفان باید گفت عرفان چونان یک معرفت که از طریق خاص سعی در فهمیدن از طریق رسیدن (علم حضوری؛ حضور بی‌واسطه معلوم نزد عالم) دارد به هیچ وجه و هیچگاه یک تفکر خموده و جمودگرا نبوده و نیست و این به‌ویژه در عرفان شیعی بسیار برجسته می‌نماید. عرفان شیعه آموزه‌های اصلی و بنیادی خود را از گزاره‌های معرفتی که (از طریق سنت) از ائمه معصومین (ع) به ما رسیده است به دست آورده و با مذاقه در تاریخ و سیره ایشان به این مهم بیش از پیش آگاه خواهیم شد. از طرفی دیگر حضور و وجود حکمای متأخر شیعه مانند آقا سیدمحمد بیدآبادی، آیت‌الله نیریزی، آقامحمد رضا قمشاهی و... و شکوه درس و دانش فلسفی ایشان که روایت رونق کلاس‌ها و عظمت شاگردانشان آن را گواهی می‌دهد از دیگر وجوهی است که پویایی عرفان را در محیط عقلی و پیشبرد معنوی جامعه اثبات می‌کند.

حضرت امام خمینی به روایت دکتر مهدی حائری یزدی آموختن عرفان نظری را 171؛ با خواندن شرح فصوص الحکم قیصری و بخش‌هایی از فتوحات مکیه نزد مرحوم آیت‌الله شاه آبادی آغاز کردند. استاد حائری در ضمن این اشاره اضافه می‌کند که خود هرگاه که در فهم و دریافت برخی متون عرفانی دچار مشکل می‌شده است سؤال را برای امام می‌فرستاده‌اند و ایشان پاسخ می‌داده‌اند و در یکی از همین نامه‌ها بوده است که به علم عرفان اشاره می‌کند.

حضرت امام ضمن تدریس عرفان به تألیف در این زمینه نیز اشتغال داشته، کتاب‌هایی چون سرالصلاه و شرح دعای سحر و کتاب (مصباح الهدایه الی الخلافه و الولایه) که به نقل از سیدجلال‌الدین آشتیانی از آثار نفیس در مبحث نبوت و ولایت است از جمله تألیفات عرفانی امام است. حضرت امام که باز به شهادت مرحوم آشتیانی در حدود 15 سال تمام به‌طور منظم شرح منظومه و اسفار را تدریس می‌کردند و 3 سطح فقه و اصول و خارج را به بهترین نحو و به‌صورت گرم‌ترین حوزه درسی برپا می‌داشتند در حوزه عرفان نظری نیز چون ستونی محکم و استوار در حوزه‌های علمیه آن زمان بودند و با این تفطن که فلسفه و محی‌الدین هر دو از مطرودین آن روزگار حوزه‌های علمیه بودند.

اگر متوجه باشیم که از قصد اصلی مقاله دور نشویم باید سراغ قسمت دیگر این مقدمه مفصل یعنی سیاست رفت. از آنجا که محور اصلی این مقاله آمیزه سیاست و عرفان در اندیشه امام خمینی (ره) و اثبات یا رد یکی از این دو گزاره یعنی سیاست عرفانی امام یا عرفان سیاسی ایشان است باید گفت در اینجا مراد از سیاست، محض معرفت سیاسی نیست بلکه منظوری اعم‌تر و عرفی‌تر مورد لحاظ است؛ چراکه حضرت امام در این بررسی در وهله نخست یک عارف است و نه یک فیلسوف سیاسی و دیگر اینکه امام یک انقلابی و یک عارف است که بنا بر مصلحت پی‌ریزی سیاستی مبتنی بر امر الهی را عهده دار شده و نه یک سیاستمدار که در پی توجیه سیاست خود است. ایشان حتی در نامه‌ای که به گورباچف می‌نویسد نیز بر طرح حکومت اسلامی که همان تأسیس حکومت بر مبنای قوانین الهی است نظر دارد و رویکرد به محی‌الدین ابن عربی و آشنایی با اندیشه‌های او در مقابله با اندیشه‌های الحادی جدید را مفید فایده می‌داند.

مسئله دیگر این است که حضرت امام باتوجه به نظریه ولایت فقیه تئوری حکومت اسلامی را مطرح می‌کنند و پایه و اساس این تئوری، مبنایی فقهی و اصولی دارد اما قرائت‌های دیگرگون از این نظریه امروز پایه‌های دیگر این نظریه را در عرفان معرفی می‌کند. در بحث ولایت باطنی و ولایت سیاسی است که مطرح می‌شود، آیا ولایت فقیه ولایتی باطنی نیز هست یا نه؟ در این باره علامه آشتیانی نیز در گفت‌وگویی در پاسخ به این پرسش که آیا نظریه ولایت فقیه که ایشان مطرح کرده‌اند منبعث از عرفان ایشان نبوده است؟

می‌گوید: 171؛ در جلسات درسی امام که من حضور داشتم بحثی به‌عنوان ارتباط عرفان و حکومت از ایشان نشنیدم. همچنین گروهی نیز به همین ترتیب همان طور که ابن‌عربی در فتوحات مکیه بحثی درباره تدبیر 171؛ مملکت انسانیت را دارد و نگاه اعمد و عاملی در سیاست به مباحث عرفانی داشته است، سیاست و عرفان را قابل جمع و درآمیختن می‌دانند. آنچنان که بعضی در جهان جدید با پدیده شناسی معرفت عرفانی و مدیریت سیاسی جوامع، حکم به تفکیک ناگزیر معارف رازورزانه از مدیریت جوامع انسانی می‌دهند. یا در شناسایی فلسفی تاریخ اندیشه سیاسی در ایران، امتناع تأسیس اندیشه سیاسی بر مبنای اندیشه عرفانی را بیان می‌کنند.

اما نگاه امام به مسئله ولایت کلیه مطلقه الهیه و اینکه همه نبوت‌ها و ولایت‌ها را ظل نبوت ذاتی احمدی می‌دانستند صراحتی است که خود جای تأمل بسیار دارد، از طرف دیگر آنگونه که ابتدای سخنی در تعریف عرفان و نگاه عرفا به جهان از وجه دلالتی بودن آن صحبت شد نمی‌توان این نظر را مردود دانست که ژرف ساخت تفکر امام است که اینگونه نگاهی [عرفانی] دارد و روبنای آنکه سیاست و مصلحت مسلمین است این بار نه با زبان سخنه عرفان نظری بلکه با نصایح خردمندانه پیر فقیه و رهبر قوم و با کلمات و جملات عرفی شده بر زبان ایشان جاری می‌شده است.

در اینجااست که پاره‌ای از فرمایشات ایشان همان نصایح اخلاقی است که به نوعی اخلاق عرفانی را توصیه می‌کند و اگر نگاهی غایت‌شناسانه نیز به هدف از تأسیس حکومت اسلامی از نظر حضرت امام داشته باشیم باز پی به این مهم خواهیم برد آنچه ایشان به‌عنوان حکومت الهی و عدالت از آن نام می‌برد به نوعی همان اتصاف به صفات الهی است اما این بار این اتصاف می‌خواهد برای یک جمع اتفاق بیفتد و نه یک فرد و نه یک گروه خاص.

دولت الهی فقیه در رویکرد امام هدف و مقصدی اخروی دارد و آن، رسیدن به قرب الهی است.

کار ویژه‌های دولتی که ایشان در سیاست خود به دنبال آن است؛ دفاع از شریعت و ترویج آن، انسان‌سازی و معنابخشی به حیات انسان‌ها، برپایی عدالت اجتماعی، امر به معروف و نهی از منکر و... است. وقتی تأملی از سر و سواس به این کار ویژه‌های مبرز در آثار و گفتار امام در نگاه ایشان به دولت داریم، بیشک به همان ژرف ساخت تفکر ایشان (که رسیدن به آنچه باید رسید را مدنظر قرار دارد) پی خواهیم برد.

اما تأثیر نگاه عرفانی حضرت امام به همین جا ختم نشده بلکه پژوهش‌هایی که در ساختار گفتار و کلمات ایشان انجام شده نمایانگر اصطلاحات دخیل از علم عرفان در بیانات ایشان برای مردم است که البته این کلمات گاه در همان معنای دقیق وضع شده خود و گاه در معنای جعلی و عرفی شده به کار گرفته شده است.

بحث در باب آمیزه نسبت سیاست و عرفان به‌طور کلی و دیرینه‌شناسی و تبیین آن در اندیشه بزرگان به‌ویژه شخصی چون حضرت امام که پیشرو سیاسی و انقلابی یک انقلاب بزرگ در جهان معاصر نیز بوده، قابل تأمل است اما مجال وسیعی می‌طلبد که تا زمان دیگر آن را باید گذاشت و تنها در انتها شاید ذکر این نکته خالی از لطف نباشد که پژوهندگان عرفان تمام تاریخ عرفان را ناظر بر توحید و موحد می‌دانند و مگر جامعه و حکومت اسلامی که امام به آن می‌اندیشید و می‌خواست تا به‌طور تام آن را در میان مسلمانان برقرار سازد و دیگر انسان‌ها را نیز بدان دعوت کند، چیزی جز این بود؟ حکومتی که به رهبری فرزانه‌ای چون ایشان در ایران به وقوع پیوست برای انسان کامل و برای توحیدبود و اینگونه است که ایشان را باید عارفی سیاستمدار و مشی‌شان را مبتنی بر عرفان سیاسی دانست.

همشهری آنلاین- یاسر هدایتی